

معنا، امکان و ضرورت فلسفه تطبیقی

مهدی اخوان

۱. معنای فلسفه تطبیقی

از لحاظ منطقی به نظر می‌رسد قبل از هر چیز باید مفهوم و معنا و مراد از فلسفه تطبیقی روشن شود و سپس بگوییم به چه معنایی این مفهوم مصداق دارد (ممکن است) و در قدم بعدی این پرسش را پاسخ دهیم که آیا پرداختن به چنین مفهومی ضرورت هم دارد یا خیر؟ برای ایضاح مفهومی یک ترکیب وصفی ابتدا باید اجزاء آن کالبد شکافی مفهومی شوند و مراد از هر یک از آن‌ها مشخص شود.

موصوف در این جا کلمه فلسفه است. براستی مراد از فلسفه چیست؟ اگر بخواهیم با بکار بستن نظریه کاربردی معنای ویتگنشتاین آنچه در عرف عام فلسفی، فلسفه نامیده و بکار رفته می‌شود تعیین کنیم، به نظر می‌رسد فلسفه با مسائلی سرو کار دارد که امید آن‌که با روش تحقیق آزمایشگاهی و تجربی یا به روشهای کمی و ریاضی بتوان به آن‌ها پاسخ داد در آن‌ها وجود ندارد. مسائل مورد بحث فیلسوف بنیادی‌ترین مقولات بشری را شامل می‌شود مانند: آیا ما در افعالمان مختاریم یا مجبور؟ آیا غیر از جسم، ذهن هم داریم؟ و نحوه ارتباط آن با جسم ما چگونه است؟ از کجا معلوم آنچه می‌دانیم و می‌شناسیم واقعی باشد؟ چگونه و چه می‌توانیم بدانیم؟ با چه اصولی باید زندگی کنیم؟ «خوب» یا «باید» به چه معناست؟ هدف و معنای زندگی چیست؟ عدالت چیست؟ بهترین شیوه حکومت چیست و چرا؟ چرا باید به زندگی ادامه دهیم؟ آیا جهان پس از مرگ وجود دارد و چرا؟

مسائلی از این دست دشوار و مناقشه‌آمیز بوده و به آسانی نمی‌توان به آن‌ها پاسخ داد. اما هر پاسخی که به چنین پرسش‌هایی داده شود منظری برای نگاه ما به خودمان و جهان و زمینه‌ای برای عمل ما فراهم می‌آورد.

هر انسانی از آن‌رو که انسان است حتی به طور ناخواسته چنین نگاهی را برگزیده است اما فیلسوف کسی است که آگاهانه در پی معقول‌ترین پاسخ به این پرسش‌ها از نظر خود می‌باشد. از این‌رو می‌توان همه جهان‌بینی‌ها و جهان‌نگری‌های مختلف در سراسر جهان را که دارای فرضیات و گزاره‌های به اصطلاح پایه هستند به طور بالقوه فلسفه دانست یعنی آنچه به نظر می‌رسد پاسخ به کلی‌ترین و بنیادی‌ترین مسائل بشری باشد و در نگاه نخست معقول و موجه به نظر رسیده و امکان این‌که به قالب منطقی صورت‌بندی شود را داراست می‌توان فلسفه دانست.

نظام‌های دینی شرق و غرب جهان که در طی هزاران سال مورد قبول عقلا قرار گرفته‌اند در سطح گزاره‌ها و مدعیات اصلی گونه‌ای پاسخ به همان پرسش‌های بنیادین (اگرچه نه همه آن سوالات) هستند و می‌توان آن‌ها را به صورت نظامی فلسفی نیز ارائه کرد و نمونه خوب آن در مورد مدعیات ادیان ابراهیمی است که در جریان تأملات فلسفی توانسته‌اند شکل و قالبی فلسفی به خود بگیرند (یعنی سعی متفکرین فلسفی یک دین آن بوده که یک نظام فلسفی طراحی کنند که تا آن‌جا که ممکن است گزاره‌های اصلی دین خود را نیز تأیید کنند).

البته واضح است وقتی فلسفه را پاسخ به بنیادی‌ترین مسائل آدمی می‌دانیم، می‌توان نزاع را به مفهوم « بنیادی‌ترین مسائل بشری» منتقل کرد، یعنی همیشه فیلسوفان یا متفکران یا مؤسسان نحله‌های فلسفی یا دینی سنخ مسائلی که بشر باید دغدغه آن‌ها را داشته باشد متفاوت از دیگران می‌دانستند. برای مثال بودا آنچه را فیلسوفان هم عصر خود در نگاه به جهان و هستی می‌پرسیدند پرسش‌هایی بی‌فایده و غیرضروری و غیرقابل پاسخ می‌دانستند و آنچه بنیادی‌ترین سوال بشر می‌دانست سوال از «چه باید بکنم؟» می‌دانست و تمام هم و سعی خود را معطوف به پاسخ به این سوال کرده بود.

آنچه فیلسوفان تجربه‌گرا در طرح و برنامه فلسفی خود قرار داده بودند سلب و نفی امکان پاسخ‌گویی به مسائل مابعدالطبیعه سنتی بود. پرسش‌های آن‌ها بیشتر مربوط می‌شد به معنا و مراد از مقولاتی که در مابعدالطبیعه سنتی مورد پاسخ قرار می‌گرفت و به نوعی تحلیل مفهومی آن مقولات.

با توجه به این نکته اخیر، مهم‌ترین مؤلفه‌ای که در تطبیق و مقایسه آراء فلسفی باید در نظر داشت این است که ابتدا وحدت پرسش دو فیلسوف مشخص شود. (این مطلب را بعد از توضیح مفهوم تطبیق توضیح می‌دهم). تطبیقی در ترکیب «فلسفه تطبیقی» معادل فارسی comparative می‌باشد که از ریشه فعل comaring به معنای مقایسه و سنجیدن دو یا چند چیز می‌باشد.

اگر بخواهیم پرسش از امکان فلسفه تطبیقی را مشخص کنیم در همین بخش باید روشن کنیم که به چه معنایی فلسفه تطبیقی ممکن است. آیا صرف مشابهت آراء و نظرات دو فیلسوف برای مقایسه و تطبیق کافی است.

۲. امکان فلسفه تطبیقی

آیا به صرف مشابهت آراء هیوم و یک اشعری مسلمان نظیر غزالی در باب علیت می‌توان آن‌ها را مقایسه کرد. آیا می‌توان کانت و صدرا را در مواردی چون اقسام و مراحل ادراک، فعال بودن ذهن، معقولات ثانیه و چگونگی امکان مطابقت ذهن و عین به صرف استناد به ظاهر کلماتشان و بدون در نظر گرفتن نقطه‌های عزیمت و پرسش‌هایی که آن‌ها در ذهن خود مطرح کرده و آبخشورهایی که داشته‌اند، مقایسه کرد.

آیا تفاوت اندیشمندان در پاسخ به سوال «سعادت چیست؟» هم در ناحیه پاسخ و هم در ناحیه سوال است. بدین معنا که در واقع آن‌ها امور متفاوتی را می‌پرسیدند که به این پاسخ‌های متفاوت رسیده‌اند. مثلاً تا قبل از آگوستین در سنت فلسفی غرب تصویری از تمایز سعادت اخروی - دنیوی نبوده است تا بتوان پاسخ‌های فیلسوفان قبل و بعد او را با هم مقایسه کرد.

آنچه در فلسفه تطبیقی باید مدنظر داشت آنست که:

اولاً در پی وحدت سوال دو فیلسوف باشیم. یعنی ابتدا بدون در نظر گرفتن پاسخ‌ها، پرسش‌هایی که دو فیلسوف از خود پرسیده‌اند و با آن به فعالیت فلسفی پرداخته‌اند را یافت و مشخص کرد آیا سؤال آنها واحد بوده است یا نه. ثانیاً باید در نظر داشت که این پرسش واحد با چه شبکه مفهومی در ارتباط است. آیا فیلسوفی که سوال مشابه فیلسوف دیگر می‌پرسد به دیگر عقاید آن فیلسوف ملتزم است. این امر در مقایسه پاسخ‌های آن دو اهمیت دارد.

فلسفه تطبیقی به این معنا ممکن است که شخصی که تطبیق می‌کند فیلسوفان را در عالم خیال خود همچون اعضای یک کمیسیون پزشکی که تخصص‌های نزدیک به هم دارند (احتمال تخصص‌های مختلف هم می‌باشد) ولی بر سر بیماری مشترک حاضر شده‌اند بدانیم. آن‌ها بر سر بیماری (مسئله‌ای) حاضرند که تشخیص یا علاج او کار آسانی نیست. هر یک از آن‌ها از تخصص موردنظر خود اولاً بیماری را تشخیص می‌دهد و ثانیاً سعی در درمان آن دارد.

پس تطبیق در صورتی معنا دارد که هم اختلاف مدنظر باشد و هم اشتراک. اختلاف در ناحیه پاسخ و اشتراک در ناحیه پرسش و هدف که حل مسئله است.

کسی که دو رأی فلسفی را تطبیق می‌کند معتقد به منطقه بی‌طرف معرفت‌شناختی‌ای هست. که می‌توان موارد اختلاف و نزاع را در آن منطقه رویت کرد. اما اگر معتقد باشد شیوه‌های زندگی و بازی‌های زبانی دو نظام عقیدتی آن قدر متفاوت‌اند که حتی مفاهیم بکار رفته در یک نظام فقط مشابهت لفظی با نظام دیگر دارد و نمی‌توان از بیرون آن دو نظام آن‌ها را نگاه کرد خود را ملتزم به نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی کرده است و تطبیق آراء منتفی است.

۳. ضرورت و شرایط و موانع فلسفه تطبیقی

وقتی معنا و امکان فلسفه تطبیقی روشن شد، ضرورت آن نیز مشخص می‌شود. اگر پاسخ به هر مسأله فلسفی در طول تاریخ ضرورت داشته است، ضرورت تطبیق پاسخ‌ها به مسئله‌ای واحد ضرورت مضاعف دارد.

اگر مقصود فیلسوف و **متعاطی** فلسفه کشف حقیقت است باید قصد و هم‌او جهت حل مسئله به عقلانی‌ترین وجه ممکن باشد و لازمه این کار آنست که تمامی آراء و نظرات مختلف را منصفانه و بدون پیش‌داوری و تعصب گردهم آورد و آن‌ها را با هم قیاس کند.

اگر غرض حل مسئله یا لاقلاً وضوح مدعاست باید تمامی افکار و اندیشه‌های بشری چه جدید و چه قدیم چه شرقی و چه غربی را گردهم آورد تا گره از کار باز آید.

اگر بشر امروز مسائلی دارد که نه در سطح مطلوبیت زندگی بلکه در سطح اصل زندگی است برماست که با کمک از میراث اندیشمندان قبلی در جهت حل و رفع مسائل و مشکلات نظری و عملی او بکوشیم.

اما در راه تطبیق و مقایسه آراء و نظرات چند امر باید مورد توجه باشد تا غرض به خوبی محقق شود:

۱. دچار خودشیفتگی نشویم. یعنی در فهم و ارایه و تبیین خود آراء موردنظر مبالغه نکنیم.

۲. به پیش‌داوری دچار نشویم. یعنی بدون دلیل قوی و محکم و شناخت کافی و وافی با رأی خاص مخالفت نکنیم و به گونه‌ای آن را عرضه نکنیم که پیشاپیش نامقبول و نامعقول جلوه کند.

۳. تعصب نداشته باشیم. شور و شوق و حمیت و غیرت بی‌دلیل نسبت به برخی آراء و نظرات نداشته باشیم.

اما در نهایت در ضرورت تطبیق باید افزود که اگر یک رأی و نظر را در پرتو آراء و نظرات مشابه و مخالف آن بفهمیم و عرضه کنیم به کنه تشخیص مسئله و معقول‌ترین پاسخ پی می‌بریم. آراء مختلف را باید همچون مخالفین

در محاورات افلاطونی با یکدیگر درگیر کنیم تا از افق و زاویه دید دیگران مدعا و دلایل یک فیلسوف نقادی شود و به این ترتیب به طور دیالکتیکی به حل مسئله پردازیم.